

پژوهشی بر عنصر آب در روش نقد ادبی گاستون باشلار (با نگرشی بر شعر کسایبی مروزی)

سوسن پورشهرام*

چکیده

گاستون باشلار (۱۹۶۲-۱۸۸۴م)، معرفت‌شناس، فیلسوف علم، نظریه‌پرداز تخیل و از ساختارگرایان آغازین فرانسوی است که شیوه‌ای جدید در سخن‌شناسی و سخن‌سنجی بنیان کرد.

تصویرپردازی‌های شاعران و نویسندگان، اغلب، در چهار عنصر اصلی — آب، آتش، خاک و باد — ریشه دارد.

مجدالدین ابوالحسن یا ابواسحاق کسایبی مروزی (۳۹۱-۳۴۱ ه.ق.) یکی از شاعران نیمه دوم قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم هجری قمری است. اشعار کسایبی، ساده و روان و مفاهیم شعری و توصیف‌های او، اغلب، عینی، محسوس و طبیعت‌گرا است. درحقیقت، کسایبی در شعر، نقاش است.

اگرچه از دیوان اشعار این شاعر شیعی مذهب، تنها سیصد بیت باقی مانده است، با همین مقدار باقیمانده نیز به راحتی می‌توان به نگرش کسایبی در مورد طبیعت، به ویژه کارکرد ویژه عنصر آب پی برد. در این مقاله سعی شده است با بررسی عناصر طبیعت، در شعر کسایبی مروزی — به عنوان یکی از شاعران سنت‌گرا — و با به کارگیری روش نقد ادبی گاستون باشلار و نظریات وی در این زمینه، روشی نو در شناخت بیشتر و بهتر نگاه و اندیشه این شاعر ارائه شود.

کلیدواژه‌ها: طبیعت، عناصر چهارگانه، آب، کسایبی مروزی، باشلار، نقد و تحلیل ادبی.

*. مدرس دانشگاه تربیت معلم سبزوار.

۱. درآمد

عناصر چهارگانه در بین مردم از آغاز تاکنون همیشه ارزشمند بوده است. ایرانیان باستان چهار عنصر آب، باد، خاک و آتش را بسیار گرمی و مقدس می‌شمردند و آنها را به‌وجودآورنده هستی و گرداننده جهان می‌دانستند^(۱)؛ تا آنجا که مذهب بیشتر اقوام کهن ایرانی نیز همین عناصر طبیعت بوده است. در میان این خدایان، الهه آب، آتش، خورشید و آسمان، اهمیت بیشتری داشتند. این عناصر نه تنها در بین مردم، بلکه در بین شاعران نیز جایگاه خاصی داشتند، چنان‌که شاعران از جمله فردوسی در *شاهنامه*، پس از ستایش خداوند یکتا و پیامبر اسلام (ص) و تمجید از خرد و خردورزی، هنگامی که از آفرینش هستی یاد می‌کند، بی‌درنگ به چهار عنصر سازنده جهان اشاره می‌کند، اما آنچه شاعران را از یکدیگر متمایز سازد، نوع نگاه آنها به این عناصر است، زیرا:

تصویر یا استعاره شاعرانه باید از منبع عنصر مادی، کم‌وبیش توشه و مایه برگردد. این بهره‌گیری، شرط دوام و بقا و انسجام و وحدت و یکپارچگی خیال‌پردازی است. جز آن، تخیل سست و ناتوان است و بدان پایه پایدار و استوار نیست که اثری ادبی بیافریند. پس تخیل، برای خلق شعر و ادب، نخست باید عنصر و ماده دلخواه و برگزیده خویش را بیابد. تصویر شاعرانه مانند گیاهی است که برای بالیدن و رویدن به خاک و هوا و گرما نیاز دارد. باشلار به ماده گوش فرا می‌دهد: «در عمق ماده، گیاه تیره‌ای می‌روید؛ در ظلمت ماده، گل‌های سیاه شکفته می‌شوند». این ماده، تعیین‌کننده شیوه بیان یا قالب و صورت اثر هنری است. ماده، همان ناخودآگاهی صورت و قالب یا نطفه و تخمه و ریشه صورت و قالب است. (باشلار، ۱۳۶۴: ۱۷-۱۶)

به بیان دیگر، شعر خوب حاصل تجربه‌های شاعرانه است. شاعری که قلبش با زندگی و طبیعت می‌تپد، با فردی که این همان‌دیشی و همراهی با پدیده‌های طبیعی را ندارد، در بیان تصویرها و ترسیم صور خیال یکسان نیست. درحقیقت، برقراری رابطه ذهنی و روانی شاعر با طبیعت، نوعی فراقکنی روانی است که به شاعر امکان می‌دهد خود را در طبیعت و طبیعت را در خود بیابد.

بنابراین، شعر، به‌ویژه تصویرهای موجود در آن، نماینده شخصیت و خلق و خوی شاعر است. نویسندگانی که در حاشیه کویر و در شهری دورافتاده زندگی می‌کند، با شاعری که در میان طبیعت سرسبز و آرام شهری بزرگ بالیده است، نمی‌تواند برداشت یکسانی درباره طبیعت داشته باشد. منتقد ادبی نیز بر آن است تا تصویرهای شاعران و نویسندگان را بررسی و بر مبنای آن، دنیای جدیدی را کشف کند. این تصویر یا خیال شاعرانه، دعوت به سفر است؛ دعوت برای سفر به دنیایی که منتقد با دنبال کردن شیوه شکل‌گیری تخیل و رویاپردازی هنرمند، به آن قدم می‌گذارد.

۲. روش نقد ادبی گاستون باشلار

گاستون باشلار^۱ (۱۹۶۲-۱۸۸۴م.) فیزیکدان، معرفت‌شناس و صاحب‌نظر در فلسفه علم و منتقد ادبی نامدار و صاحب‌سبکی بود که شیوه و راه و رسمی نو در تفکر و نقد ادبی باب کرد. او که از ساختارگرایان آغازین فرانسوی است، به تحلیل شکل‌های تخیل، مانند تصاویر مربوط به ماده، حرکت، رؤیا و نیز تصاویر تداعی‌شده عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش پرداخت. تأکید باشلار در تحلیل‌های مربوط به تخیل بر عناصر چهارگانه، یادآور دیدگاه‌های کارل گوستاو یونگ است.

باشلار در آثار خود، تخیل و نقش آن در هنر، به‌ویژه در شعر را بررسی کرد و او با بررسی چگونگی شکل‌گیری تخیل و نیز شیوه کارکرد ذهنی که موجب آفرینش تخیل می‌شود، انقلابی در نقد ادبی به‌وجود آورد. دلیل این امر را باید در همان نقش فعالی دانست که باشلار برای ذهن و عقل قایل است. تخیل در نظر او، بازتاب انفعالی جهان مشهود نیست بلکه نیروی خلاق است که امکان ساخت چهارچوب مرجع برای تفسیر داده‌ها را فراهم می‌آورد؛ و مفهوم «فوق عقل‌گرایی» که وی مطرح می‌کند، در واقع همین ترکیب عقل، تخیل و

1. Gaston Bachelard

مشاهده است. هم از این رو است که طبیعت و اشیا در ذهن شاعر و هنرمند، مفاهیمی غیر از مفهوم‌های متداول خویش می‌یابند و به شیوه‌ای نمادین، بیانگر احساسات و حالات روحی شاعر و نمودی از اندیشه‌های انتزاعی و غیرمادی او می‌شوند.

البته، در شعرگفتن، نوعی بازگشت به دوران کودکی شاعر و نیز کودکی نوع بشر وجود دارد (← براهنی، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۵۳). این بازگشت به دوران کودکی انسان، سبب شده است که شاعر، خود «مستقیماً از تجربه‌ی اولاً که سرشت تاریک و مبهمش کاربرد تصاویر اساطیری را واجب و ضروری می‌سازد، توشه بردارد» (یونگ، ۱۳۷۲: ۴۶).

شاعری که این‌سان به‌سوی طبیعت و اشیا می‌رود، شناختی را از جهان به‌تصویر می‌کشد که شباهت بسیاری به تبیین نمادین جهان به‌وسیله‌ی انسان‌های نخستین دارد؛ به این معنی که شاعر و هنرمند، مسقیماً و از راه تجربه‌ی شخصی خود، به تفسیر جهان دست می‌زند. در چنین تعبیر و تفسیری از جهان، شاعر به نمادهای برخاسته از ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها نیز اشاره می‌کند.

درحقیقت، یکی از دلایل مهم جاودانگی و پذیرفته‌شدن هر اثر هنری ازسوی خرد جمعی، وجود ارتباط ناگسستنی و پیوند عمیق محتوایی و زبانی بر بنیان‌های استوار کهن و پیشین است؛ ضمن آنکه بیان نمادین، فرصتی برای هر هنرمند ایجاد می‌کند تا دل‌مشغولی‌ها، خواسته‌ها، اهداف و اندیشه‌های خود را با زبانی غیرمستقیم به جامعه منتقل کند.

البته باشلار بر این باور است که عناصر معدودی به خیال‌پردازی آدمی بال و پر می‌دهد. بنابراین به جست‌وجوی مضمون‌ها و تصویرهای اصلی ادبیات و بازکردن پیوند استوار آن‌ها با ناخودآگاه جمعی دست زد. بر این اساس، تصویرهایی که سبب تخیل آدمی می‌شوند، تصاویر وابسته و پیوسته به مواد چهارگانه‌ی باد و خاک و آب و آتش هستند؛ عناصری که از آغاز تاکنون همیشه نمود زندگی و ارزش‌های حیاتی بوده‌اند. به این ترتیب، می‌توان انواع تخیلات را به چهار عنصر مادی تحویل کرد. فرمان چهار عنصر بر پهنه‌ی خیال روان است و

همهٔ تخیلات در بازپسین تحلیل، به این عناصر چهارگانه بازمی‌گردند^(۳). با تحلیل و ارزیابی این نمادها است که می‌توان در اعماق ناشناخته و مرموز روان انسان سفر کرد و بر تاریک‌ترین زوایای روح بشر روشنی افکند. بنابراین، برای بررسی فهم بهتر شعر هر شاعری، باید بنیان‌های شعر کهن را شناخت، سنت‌های ادبی را دانست، و آنگاه به جست‌وجوی آنها در شعر مبادرت کرد و این، همان نقطهٔ عطفی است که در پایان نوشتار حاضر به دنبال آن هستیم.

۳. مفهوم آب در اساطیر

تصویرپردازی‌های مربوط به عنصر آب، بیش از هر چیز، منوط به فهم ارزشگذاری مردم و به بیانی دیگر، شناخت ساختار و کنش اندیشه‌ها و برداشت‌های آنان است. با مطالعهٔ باورهای مردم ایران باستان، می‌توان دریافت که آب یکی از مفاهیم دینی در گذشتهٔ ایرانیان بوده است. ایرانیان همیشه با دیدهٔ احترام به آب نگریسته‌اند و «آب» همراه سه عنصر «آتش» و «باد» و «خاک» نزد ایرانیان تقدس ویژه‌ای داشته است^(۳).

چنین گوید به دین که نخستین آفریده همه آب سرشکی بود؛ زیرا همه از آب بود جز تخمهٔ مردمان و گوسپندان؛ زیرا آنان را تخمه از آتش است. او، نخست، آسمان را آفرید برای بازداشتن [اهریمن و دیوان] باشد که [آن را] آغازین خوانند. دیگر آب را آفرید برای ازمیان بردن دیو تشنگی. (بهار، ۱۳۷۶: ۴۴)

روند خلقت در بندهش چنین بازتاب یافته است: اهورامزدا نخست آسمان را آفرید، سپس آب را آفرید و فراخکرت را که آبش به اندازهٔ دریاها عالم است. تمام این آب‌ها از سرچشمهٔ اردوی سورا آناهیتا واقع بر البرز روان شدند (← قرشی، ۱۳۸۰: ۲۱۳). باتوجه به اهمیت آب در زندگی بشر، در ایران باستان، برای آب فرشتهٔ نگهبان قایل بودند که مورد ستایش و احترام ایرانیان بوده است. آناهیتا، ایزد آب‌ها، که گردونهٔ او را در آسمان‌ها چهار اسب ابر و باران و ژاله و شبنم می‌کشیدند، یکی از بزرگ‌ایزدان پیش از زرتشت و هم‌مرتبهٔ میترا (مهر) و اورمزد

(اهورامزدا) بوده است (← پوردوود، ۱۳۵۵: ج ۱، ص ۱۵۹-۱۵۸).

واژه «ناهید»، کوتاه‌شده «آناهیتا» (=ناهیت) است. آناهیتا در *اوستا*، مرکب از دو بخش (آن = پاد، ضد) و (اهیتَه = آلوده) است (برهان، ۱۳۴۱: ج ۱، ص ۱۶۳). نام این ایزد — پس از روی کار آمدن زرتشت — در *اوستا* بیشتر به شکل «اردویسور آناهیتا» آمده است که اردوی یا اردوی (= بالنده، فزاینده) + سورا (= نیرومند) + آناهیتا (= پاک و بی‌آلایش) به معنی «آب نیرومند بی‌آلایش» یا «رود نیرومند پاک» است (*اوستا*، ۱۳۷۰: ۱۳۷).

به این ترتیب، ناهید، آناهید (اردویسور آناهیتا) ایزدبانویی با شخصیتی بسیار برجسته است که قدمت ستایش او به قبل از زرتشت می‌رسد. این ایزدبانو در کتیبه اردشیر دوم هخامنشی و در بسیاری از سنت‌ها، به صورت خلاصه‌شده «آناهیتا» درآمده و در اواخر دوره هخامنشی، در کتیبه‌های پادشاهان اردشیر دوم و سوم، در کنار هرمزد و مهر، قرار گرفته است. در ایران، سرچشمه باروری، ایزد اردویسورا آناهیتا، سرچشمه همه آب‌های زمین است. در همه پرستشگاه‌های آناهیتا، چاه، برکه، چشمه یا جوی آبی دیده می‌شود (← فره‌وشی، ۱۳۷۴: ۱۹۲-۱۸۹؛ هینلر، ۱۳۷۳: ۳۸). آناهیتا، چون هستی از او می‌جوشد، در واقع یک مادر خدا است. او ایزدبانوی آب، باران، فراوانی، برکت، باروری، عشق، مادری، زایش و پیروزی است.

۴. کاربرد عنصر آب در شعر کسایی

مجدالدین ابوالحسن یا ابواسحاق کسایی مروزی (۳۹۱-۳۴۱ ه. ق.) یکی از شاعران نیمه دوم قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم هجری قمری است. شعر فارسی، در این قرن، شعری پرنشاط، سرزنده، همراه با تصویرها و توصیف‌های زیبا و دلنشین از عناصر طبیعت است؛ شعری که بیشتر از هر دوره دیگری، سرشار از رنگ و بوی گل‌ها و آواز پرندگان است؛ تا آنجا که می‌توان شعر این دوره را آیین تمام‌نمای روح و اندیشه واقعی ایرانیان دانست.

1. Aredvi-sura

به بیان دیگر، شعر در سبک خراسانی، طبیعت‌گرا است. کاربرد عناصر طبیعت در بیان تصویرها و توصیف‌های این دوره نشان می‌دهد که شاعر، نه تنها در وصف طبیعت بلکه در زمینه‌های دیگر نیز، در تصویرهای شعری خود، پدیده‌های طبیعی را بیشتر از هر عنصر دیگری به کار می‌برد. درحقیقت، توصیف‌های شاعر، تصویری است که با حرکت و جنبش زندگی همراه است؛ یعنی با دنیای بیرون و طبیعت زنده ارتباط بیشتری دارد.

کسایی مروزی، در آغاز، به مدح خاندان آل سامان پرداخت و اشعاری در مدح شاهان و بزرگان سامانی سرود، اما در اواخر عمر از کرده خود پشیمان شد و به مدح ائمه اطهار، به‌ویژه مولا علی (علیه‌السلام) روی آورد.

جواری رفت و پنداری بخواهد کرد بدرودم
 بخوادم سوختن دانم که هم اینجا بیرهوادم
 به مدحت کردن مخلوق روح خویش بشخوادم
 نکوهش را سزاوارم که جز مخلوق نستوادم
 (ریاحی، ۱۳۶۷: ۹۱)

اشعار این شاعر شیعی‌مذهب، ساده و روان و مفاهیم شعری و توصیف‌های او، اغلب، عینی، محسوس و طبیعت‌گرا است.

بسیاری از شاعران هستند که طبیعت را وصف می‌کنند اما کمتر کسانی از آنها می‌توانند این وصف را با حرکت و حیات همراه کنند؛ و به گفته کروچه، طبیعت در برابر هنر ابله است و اگر انسان آن را به‌سخن درنیاورد، گنگ است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۱۵)

درحقیقت، «کسایی در شعر، نقاش است؛ نگارگری است که استادانه تصویرهای شاعرانه را به‌طور طبیعی از عالم خارج می‌گیرد و در قالب الفاظ خوش‌تراش و رنگین می‌ریزد و از آن مضمونی... [زیبا] می‌سازد. وی خاصه در تشبیه دقت خاص دارد و از این نظر در رده شاعران سخن‌شناس چون فردوسی و رودکی جای دارد.» (شافی، ۱۳۸۰: ۳۲-۳۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۱: ۷).

سرخ و سیه شقایق هم ضد و هم موافق
 چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا...
 یاقوت‌وار لاله، بر برگ لاله زاله
 کرده بدو حواله، غواص دُر دریا...
 وان نرگس مصور چون لؤلؤ منور
 زر اندرو مدور چون ماه بر ثریا
 (ریاحی، ۱۳۶۷: ۷۲-۷۱)

اگرچه از دیوان اشعار کسایی، فقط حدود سیصد بیت باقی مانده است، با همین مقدار باقیمانده نیز به راحتی می‌توان به نگرش کسایی در مورد طبیعت پی برد. توصیف‌ها و تصویرهای کسایی، درحقیقت، برآیند و بازتابی از شرایط و اوضاع روزگار خویش است؛ زیرا رشد فکری و فرهنگی شاعر در خلأ نیست، بلکه در جامعه‌ای پدید می‌آید که بی‌شک در شکل‌گیری شخصیت او تأثیر مستقیم داشته است. درحقیقت، توصیف‌ها، تصویرپردازی‌ها و بیان شاعر، کنش و واکنشی است نسبت به فضای فرهنگی که وی در آن زندگی می‌کند (← زرقانی، ۱۳۸۱: ۳۱۱). به این ترتیب، وجود شهری بزرگ و آباد مانند مرو^(۴) — زادگاه کسایی — و رودی بزرگ با شبکه‌های آبیاری پیشرفته و کشتزارها و باغ‌های سبز و خرم و... سندی استوار خواهد بود بر اینکه این شاعر گرانمایه به عنصر آب بیش از هر عنصر دیگری توجه کند.

با چنین رویکردی، چنانچه بخواهیم دنیای تخیلات شاعرانه کسایی را به تصویر بکشیم، عنصر اصلی و راهنمای ما «آب» خواهد بود. «آب» و واژه‌های مرتبط با آن (دریا، در، مروارید، کشتی، لؤلؤ، یاقوت و...) و ترکیباتی مانند «در دریا، جوی مولیان، آب دیده، چشمه زندگانی، ابر پیری، کاریز آب، لؤلؤ منور، تیغ آبداده، یاقوت آبدار و...» بیشتر از هر عنصر دیگری در شعر کسایی نمود یافته است.

آب، نشانه حیات و سرچشمه زندگی است و در اساطیر ایرانی، دومین آفریده جهان مادی به‌شمار می‌آید (← عقیقی، ۱۳۷۴: ۴۰۱). اهمیت و نقش حیاتی آب برای زندگی، موجب شده است که آن را یکی از مهم‌ترین عناصر طبیعت بدانند. نقش آب در پاک کردن و تطهیر نیز سبب افزایش پایگاه و جایگاه این عنصر شده است. به این ترتیب، آب، مفاهیم متعددی از جمله روشنایی، پاکی و روان بودن را دربر می‌گیرد.

آب از عناصری است که نزد ایرانیان مقدس و ایزدی به‌شمار می‌رفته است؛ زیرا از قدیمی‌ترین ایام در ایران، همانند جهان‌بینی کهن سومری، معتقد به نقش آفرینندگی آب

در نظام جهان بوده‌اند. از این رو، بارها در *اوستا* به اهمیت و تقدس آن اشاره شده است.
(یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۵)

ای سبزه خجسته از دست برف جسته آراسته نشسته چون صورت مهنّا
دانم که پرنگاری سیراب و آبداری چون نقش نوبهاری آزاده طبع و برنا
(ریاحی، ۱۳۶۷: ۷۲)

در شیوه نقد دنیای خیال باشلار، آبهای ایستا نشان از تباهی و مرگ و آبهای روان، نمودی از حیات و زندگی است آبهای عمیق و سطحی نیز به ترتیب نمایانگر غنا و فناپذیری است. به نظر باشلار، تخیل مادی آب در آبهای روشن، بهاری و جاری، تنها در سطح عنصر می ماند و مجال غور و تجسس در کنه ماده را به شاعر نمی دهد. آبهای روشن و روان، همیشه در استعاراتی معمول، ساده، فرار، آسان و همگانی جای می گیرند، بدون آنکه خواننده را به تفکر و تعمق وادارند. آنچه باشلار قدرت شاعرانه آب می نامد، در چنین تصاویر ابتدایی در برابر عناصری مانند زمین و آتش از بین می رود؛ پس آب برای رسیدن به این قدرت باید سنگین، تار و عمیق شود. (تحویلدار، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۰)

در اشعار کسایی، اگرچه گاه آبهای عمیق و سنگین را نیز می توان مشاهده کرد، آبهای روشن و روان کاربرد بیشتری دارند و این تنها به دلیل سادگی و روانی مفاهیم شعری در این دوره است:

از آب دیده چو توفان نوح شد همه مرو جزاّه تو بر آن آب همچو کشتی نوح
(ریاحی، ۱۳۶۷: ۷۸)

دامن اولاد حیدر گیر و از توفان مترس گرد کشتی گیر و بنشان این فزع اندر پسین
(همان، ص ۹۴)

آن قطره باران بر ارغوان بر چون خوی به بناگوش نیکوان بر
(همان، ص ۸۶)

وان بانگ چزد بشنو، از باغ نیمروز همچون سفال نو که به آبش فروزند

(همان، ص ۸۰)

ارتباط آب و ابر نیز باید از آنجا باشد که در اساطیر ایرانی، خلقت آب از گوهر آسمان فرض شده است. در سرودهای فلسفی ریگ‌ودا، ریشه خدایان ودایی غالباً به عنصر آب نسبت داده می‌شود و در اساطیر ایرانی، ایزد نگهبان اردویسور اناهید است که منشأی گسترش مادی است. تصاویر اساطیری بی‌شماری مضمون واحدی را مدام بازگو می‌کنند و آن این است که خدایان آب از آب زاده می‌شوند (← زمردی، ۱۳۸۲: ۱۳۱). در شعر کسایی، باران نشانه رحمت، برکت الهی و سرچشمه زندگی و دلیلی برای تازگی و طراوت طبیعت است:

گل بازکرده دیده باران بر او چکیده چون خوی فرو دویده بر عارض چو دیبا

(ریاحی، ۱۳۶۷: ۷۱)

ابر سیه برآمد باران آن سفید این چون بلور روشن وان چون شبه برنگ

(درخشان، ۱۳۶۴: ۴۳)

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن چون اشک چشم عاشق گریان همی شده

گویی که پر باز سپید است برگ او منقار باز، لؤلؤ ناسفته برچده

(ریاحی، ۱۳۶۷: ۹۷)

همچنین، آب نمودی از شفافیت و روانی و حرکت است.

نیلوفر کبود نگه کن میان آب چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار

(درخشان، ۱۳۶۴: ۳۲)

باشلار بر این باور است که مواد و عناصری که ذات هستی‌بخش تخیل مادی‌اند، همیشه به دو صورت تصویر می‌شوند و ماده‌ای که به یاری تخیل، حیاتی دوگانه نیافته است، از لحاظ روانی عهده‌دار نقشی نخواهد بود و همزاد خویش را در شعر نخواهد یافت. عنصر مادی برای اینکه بتواند همه روح را تسخیر کند، باید احساسات دوگانه‌ای را در ما برانگیزد؛

یعنی در عین حال، مضمون سپیدی و سیاهی باشد، ما را به خود بخواند و از خود براند. بنابراین، برای یافتن تصاویر اولیه و اصولی جهان، باید مبنای دوگانگی مربوط به هر تصویر را یافت تا درنهایت، راستی و کژی، سپیدی و سیاهی، با هم یکی شوند و به هم پیوندند. این ارتباط در عناصر شعری کسایی به خوبی نمایان است:

از آب دیده چو توفان نوح شد همه مَرَو
جنازه تو بر آن آب همچو کشتی نوح
(ریاحی، ۱۳۶۷: ۷۸)

نیلوفر کبود نگه کن میان آب
چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
(درخشان، ۱۳۶۴: ۳۲)

«آب» سمبل و نماد ذهن ناخودآگاه است. مگر نه اینکه «آب» از اعماق تاریخ زمین بیرون می‌آید؟ «آب» مانند «زمین» در عین حال، مظهر و نشانه «زن» هم هست. در افسانه‌های کهن، از آب، مانند یک زن، یک الهه یا یک مادر یاد شده است (← صفری، ۱۳۸۶: ۶۴)؛ زیرا «خصیصه اساسی آب، خصیصه مادری است، چنان که طبیعت نیز چون آب، نماد مادر و زن است» (باشلار، ۱۳۶۴: ۳۳).

سزد که دو رخ کاریز آب دیده کنی
که ریز ریز بخواهدت ریختن کاریز
(درخشان، ۱۳۶۴: ۵۶)

نیلوفر کبود نگه کن میان آب
چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
(همان، ص ۳۲)

دنیای تصویرها و توصیف‌های کسایی با عناصر طبیعت به هم آمیخته است؛ اما آنچه حرکت طبیعت را ممکن می‌سازد، عنصر آب است که با همراهی دیگر اشیا، جانی تازه به تخیل شاعر می‌بخشد تا در توصیف جهان بیرون همیشه خود را جزیی از اجزای طبیعت بداند و چنین پیوندی ناشی از نفوذ من شاعر در درون اجزای طبیعت است. (← تحویل‌داری،

۱۳۸۴: ۵۷)

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن چون اشک چشم عاشق گریان همی شده
(ریاحی، ۱۳۶۷: ۹۷)

آب کبود بوده چون آینه زدوده صندل شده است سوده کرده به می مطرا
(همان، ص ۶۹)

به کارگیری عنصر «آب» در شعر کسایی و واژه‌هایی مانند «مروارید، دریا، ابر، برف، لؤلؤ، توفان، چشمه، جوی، کشتی، ...» و ترکیباتی مانند «درّ دریا، جوی مولیان، آب دیده، چشمه زندگانی، ابر پیری، کاریز آب، لؤلؤ منور، تیغ آبداده، یاقوت آبدار، ...» که با دیگر عناصر شعری پیوند می‌خورد، تصویرهایی ایجاد می‌کند که به عقیده گاستون باشلار، تصاویر بدیع شاعرانه نامیده می‌شوند. به این ترتیب، نخستین و کاربردی‌ترین عنصر در شعر کسایی «آب» است.

۵. نتایج و یافته‌های تحقیق

۱-۵. باشلار، کوچک‌ترین واحد شعر (یا ادبیات) را که تصویر است، بررسی و برمبنای آن، دنیای جدیدی را مطرح می‌کند. او طبیعت فطری هر شاعر را به یکی از عناصر چهارگانه اصلی منسوب می‌کند.

۲-۵. شعر خوب، حاصل تجربه‌های شاعرانه است. شاعری که قلبش با زندگی و طبیعت می‌تپد، با فردی که این هم‌اندیشی و همراهی با پدیده‌های طبیعی را ندارد، در بیان تصویرها و ترسیم صور خیال یکسان نیست. بنابراین، شعر، به‌ویژه تصویرهای موجود در آن، نماینده شخصیت و خلق و خوی شاعر است. نویسنده‌ای که در حاشیه کویر و در شهری دورافتاده زندگی می‌کند، با شاعری که در میان طبیعت سرسبز و آرام شهری بزرگ بالیده است، نمی‌تواند برداشت یکسانی درباره طبیعت داشته باشد.

۳-۵. اگرچه در توصیف‌ها و تصویرهای اشعار کسایی از هر چهار عنصر نام برده شده، به

عنصر آب و واژه‌های مرتبط با آن (دریا، دُر، صدف، موج، ...) بیشتر از هر مورد دیگری اشاره شده است. در شعر کسایی، طبیعت سرشار از زیبایی‌ها است؛ گل نرگس چون مرواریدی درخشان، شبنم بر روی لاله مانند یاقوتی سرخ و قطره باران در شفافیت و زلالی نمودی از اشک عاشق می‌شود:

یاقوت‌وار لاله بر برگ لاله ژاله کرده بدو حواله غواص دُر دریا ...
وان نرگس مصور چون لؤلؤ منور زر اندرو مدور چون ماه بر ثریا

(همان، ص ۷۲)

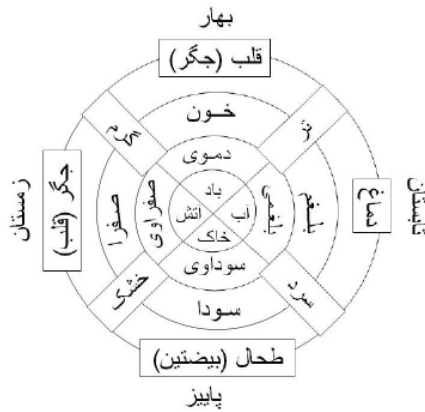
بر پیلگوش قطره باران نگاه کن چون چشم اشک عاشق گریان همی شده
(همان، ص ۹۷)

و این تصویرها، نتیجه طبیعت‌گرایی کسایی است که با نوع نگرش فکری وی هماهنگ است. باتوجه به نظریات باشلار و شیوه نگرش کسایی به عناصر، می‌توان ادعا کرد که کسایی فردی است توانا، فعال، پرشور، پرانرژی، ... که در یک محیط آرام و به‌دور از هیاهو زندگی می‌کرده است؛ زیرا «آب» و واژه‌های مرتبط با آن، نمودی از صلح و آرامش است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در اصطلاح فلاسفه قدیم، فلک و ثوابت و سیارات هفتگانه (عالم علوی) در عناصر چهارگانه (آتش، هوا، خاک و باد) و طبایع چهارگانه (گرمی، سردی، تری و خشکی) تأثیر می‌کنند و سبب پیدایی مرکبات (معدن، نبات و حیوان) می‌شوند. به عقیده این فلاسفه، افلاک در تکوین موجودات عالم کون و فساد و نحوه وقوع حوادث این جهان نقش عمده‌ای دارند و چنان است که گویی افلاک در فعل و تأثیر به‌مزنله پدران‌اند و عناصر در انفعال و پذیرندگی به‌مثابه مادران و اجسام عنصری در حکم فرزندان ایشان. برخی نیز چنین عقیده دارند که اخلاط چهارگانه (خون، بلغم، صفرا و سودا) ترکیباتی از عنصر و طبایع است؛ هر خلط وابسته به دو عنصر است و کیفیاتی دارد که در آن واحد، مانند و مخالف با اخلاط دیگر است. از اختلاط آنها با یکدیگر، مزاج افراد حاصل می‌شود. هر انسان از آن جهت که اندام‌های تن او از ترکیب

خاصی از اخلاط سازنده او ساخته شده است، مزاجی یگانه و مخصوص به خود دارد. علاوه بر این، سازگاری اخلاط با یکدیگر در هر مورد، به گونه خاصی از عدم تعادل متمایل است. پیوند میان اعضای اصلی بدن و رابطه آنها با اخلاط و کیفیات و طبایع و فصول و تغییرات طبیعت را (بنابر آثار جابر بن حیان، یا در واقع عقیده قدما) می توان چنین نشان داد (← انوشه و دیگران، ۱۳۷۶: ۲):



۲. در مورد نظریات باشلار (باشلار، ۱۳۷۷: ۵ و لچت، ۱۳۷۷: ۲۹ - ۲۴، نیز باشلار، ۱۳۶۴، ۱۶ - ۵ و باشلار، ۱۳۸۳: ۲۹۰ - ۲۸۰).

۳. در اساطیر ایران، آفرینش کیهان به این ترتیب انجام گرفته است: ۱. آسمان، ۲. آب، ۳. زمین، ۴. گیاه، ۵. جانور، ۶. انسان (اسماعیل پور، ۱۳۷۷: ۹۳). در قرآن کریم آمده است: «... وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ...» (و از آب هر چیز را زنده گردانیدیم...) (انبیاء / ۳۰). در روایات اسلامی (از جمله بلعمی) نیز چنین اشاره شده است که خدای تعالی پس از آفریدن لوح و عرش و کرسی، همه عالم را یکسر از آب آفرید؛ نگاه با هیبت، یک نظر به آب نگریست، آن آب از هیبت خدای - تعالی - بر جوشید و دودی از میان آب برآمد؛ از آن دود آسمانها را آفرید (میرشکرایی، ۱۳۸۰: ۳۴).

۴. مرو یا مرو شاهجان یا شاهيجان در سی فرسخی شمال شرقی سرخس و شصت فرسخی طوس، از کهن ترین ادوار تاریخی، شهری معروف و یکی از مراکز مهم فرهنگ ایرانی بود. آبادی و اهمیت مرو به چند جهت بود؛ از آن جمله، وجود آب فراوان رود مرو با سد عظیمی که در روزگار هخامنشیان بسته بودند و در دوره های بعد تجدید و تعمیر شده بود، با شبکه های وسیع آبیاری پیشرفته، سراسر دشتها و سنزارها را به کشتزارها و باغ های سبز و خرم بدل کرده بود (← ریاحی، ۱۳۶۷: ۲۳ - ۲۲). «مرو شهری بزرگ است، و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی، و اکنون به بخارا نشیند. و او را قهندز

است و آن را طهمورث کرده است، و اندر وی کوشک‌های بسیار است، و آن جای خسروان [ساسانی] بوده است. و اندر همه خراسان شهری نیست از نهاد [وی]» (ریاحی، ۱۳۶۷: ۲۴، به نقل از حدود العالم). مرو خوش‌ترین شهر از خراسان است و سراها و آب‌های روان و درخت و بوستان‌ها بر آن شیوه که در شهر مرو است، هیچ جای دیگر نیست. بر چهارسوی مرو، رودهای معروفی قرار دارند: ۱. هرمزفره، ۲. رود ماچان، ۳. رود زریق، ۴. رودی که آن را به اسعدی خراسانی بازخوانند. عمارت‌های مرو بر این رودهاست و دیوار شهر گرد بر گرد این رودها و عمارت‌ها کشیده شده است و این رودها همه از رود مرو برخیزد و آن را مرغاب خوانند یعنی آب مرو (← اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۰۸-۲۰۶).

کتابنامه

قرآن

- اسماعیل پور، ابوالقاسم. ۱۳۷۷. *اسطوره، بیان نمادین*. تهران: سروش (انتشارات صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران).
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. ۱۳۶۸. *مسالک و ممالک*. به اهتمام ایرج افشار. چاپ سوم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- انوشه، حسن و دیگران. ۱۳۷۶. *فرهنگنامه ادب فارسی ۲ (دانشنامه ادب فارسی)*. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- باشلار، گاستون. ۱۳۶۴. *روانکوی آتش*. ترجمه جلال ستاری. چاپ اول. تهران: انتشارات طوس.
- _____ ۱۳۷۷. *شعله شمع*. ترجمه جلال ستاری. چاپ اول. تهران: انتشارات طوس.
- _____ ۱۳۸۳. *معرفت‌شناسی*. دومینیک لوکور(گردآورنده). ترجمه جلال ستاری. چاپ اول. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- براهنی، رضا. ۱۳۷۱. *طلا در مس*. ج ۱. تهران: براهنی.
- برهان، محمدحسین بن خلف. ۱۳۴۱. *برهان قاطع*. تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و پاره دوم)*. چاپ دوم. تهران: آگه.
- پورداد، ابراهیم. ۱۳۵۵. *یشت‌ها*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- تحویلداری، نگین. ۱۳۸۴. «عناصر طبیعت و عالم تخیل در اشعار سهراب سپهری»، *مقالات اولین هم‌اندیشی هنر و عناصر طبیعت (آب، خاک، هوا و آتش)*، به کوشش اسماعیل آریانی، چاپ اول، تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.

درخشان، مهدی. ۱۳۶۴. *اشعار حکیم کسایی مروزی و تحقیقی در زندگانی و آثار او*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

دوستخواه، جلیل. ۱۳۷۰. *اوستا؛ کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی*. تهران: نشر مروارید.

ریاحی، محمدمبین. ۱۳۶۷. *کسایی مروزی؛ زندگی، اندیشه و شعر او*. تهران: انتشارات طوس.

زرقانی، مهدی. ۱۳۸۱. *زلف عالم‌سوز (درباره منظومه فکری سنایی همراه با برگزیده اشعار)*. چاپ اول. تهران: نشر روزگار.

زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۱. *سیری در شعر فارسی (بחי انتقادی در شعر فارسی و تحول آن با نمونه‌هایی از شعر شاعران و جست‌وجویی در اقوال ادبا و تذکره‌نویسان)*. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی.

زمردی، حمیرا. ۱۳۸۲. *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق‌الطیر*. تهران: زوار.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۵۸. *صور خیال در شعر فارسی*. تهران: آگاه.

شافعی، خسرو. ۱۳۸۰. *صد شاعر (دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی از آغاز تا امروز)*. تهران: کتاب خورشید. صفری، جهانگیر. تابستان ۱۳۸۶. «بررسی کهن‌الگوی مادر مثالی در شعر سهراب سپهری»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، مشهد، شماره ۱۵۷.

عفیفی، رحیم. ۱۳۷۴. *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. تهران: انتشارات طوس.

فروهوشی بهرام (به کوشش). ۱۳۷۴. *یشته‌ها*. ج ۱. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

قرشی، امان‌الله. ۱۳۸۰. *آب و کوه در اساطیر هندوایرانی*. تهران: انتشارات هرمس، با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.

لچت، جان. ۱۳۷۷. *پنجاه متفکر بزرگ معاصر (از ساختارگرایی تا پسامدرنیته)*. ترجمه محسن حکیمی. تهران: خجسته.

میرشکری، محمد. ۱۳۸۰. *انسان و آب در ایران زمین*. تهران: گنجینه ملی آب ایران.

هیئتلر، جان. ۱۳۷۳. *ساخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چاپ سوم. بابل: نشر آویشن.

یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۷۵. *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، با همکاری سروش (انتشارات صدا و سیما) جمهوری اسلامی ایران.

یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۷۲. *جهان‌نگری*. مترجم: جلال ستاری. تهران: انتشارات طوس.